**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011013**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در صدقه قبول و قبض معتبر هست یا معتبر نیست. من یک تورقی روی کلمات آقایان کردم و یکی دو تا نکته عرض کنم. یکی این که در عبارتی که در مبسوط برای شرطیت قبض مطرح می‌کند لحن عبارتش این هست که نه این که اجماع بر شرطیت قبض باشد، آن که اجماع هست این است که با قبض لازم می‌شود. اما بدون قبض لازم می‌شود یا نه این دلیل نداریم. آن چیزی که ایشان ادعا کرده این است، من حالا عبارتش را می‌خوانم. در مبسوط دارد الهبة و الصدقة و الهدیة بمعنی واحد. که این مورد بحث قرار گرفته که آیا این درست هست، درست نیست. مرحوم ابن ادریس اشکال کرده و آقایان بعدی هم خیلی‌ها اشکال کردند.

«و لهذا نقول إذا حلف لا يهب هبة فتصدق على مسكين بقطعة أنه يحنث،»

تا این حد که حتی حلف به ترک هبه اگر کرده باشد با تصدق حنث صورت می‌گیرد. حالا آنش مهم نیست.

«غير أنه إذا قصد الثواب و التقرب بالهبة إلى الله عز و جل سميت صدقة، و إذا قصد به التودد و المواصلة سميت هدية.

إذا ثبت هذا فإنه لا يلزم شي‌ء منها إلا بالقبض، و كذلك الرهن لا يلزم إلا بالقبض، و كذلك العارية،»

بعد یک سری عبارت‌هایی دارد بعد می‌گوید:

«و قال قوم يلزم ذلك كله بنفس العقد، و لا يفتقر إلى القبض،» بعد می‌گوید: «... و الأول أصح،» این که نیاز به قبض دارد. «لأن ما ذكرناه مجمع على لزومه به، و ما ذكروه ليس عليه دليل.»

اینجوری تعبیر کرده.

بنابراین گاهی اوقات به مبسوط نسبت می‌دهند که مسئلۀ قبض اجماعی است نه مبسوط قبض را اجماعی ندانسته. لزوم العقد عند القبض را اجماعی دانسته. اما حالا قبل از قبض می‌گوید ما دلیلی بر لزوم نداریم. این یک نکته.

نکتۀ دیگر این که من مطلبی از مرحوم آقای بروجردی در مورد حقیقت وصیت نقل کردم که مرحوم آقای بروجردی می‌فرمودند که در اصل حقیقت ایصی قبول معتبر نیست، بلکه در تحقق موصی به قبول معتبر هست و بین تحقق احکام ایصی و احکام تحقق موصی به هم فرق گذاشته بودند. در حاشیۀ عروه در بحث وصیت. یک چیزی در همان مایه‌ها در کلام مرحوم آقای حکیم در همین بحث صدقه هست. آقای حکیم در مستمسک، جلد ۹، صفحۀ ۲۳۵ در بحث زکات. یک بحث مفصلی در مورد بعضی چیزهایی که در ضمن یک بحثی عبارت مفصلی دارد، ایشان می‌گوید از بعضی روایات استفاده می‌شود که مما یفهم منه ان الصدقة عبارة عن جعل الشیء لیصرف بنفسه او بمنافعه فی جهات الخیر و البر و الاحسان. بعد می‌آیند و بالجملة المفهوم

«مما يفهم منه أن الصدقة عبارة عن جعل الشي‌ء ليصرف بنفسه- أو بمنافعه- في جهات الخير و البر و الإحسان.» بعد در صفحۀ ۲۳۵ می‌گویند:

«و بالجملة: المفهوم من معنى الصدقة أنها تتحقق بصرف المال في كل وجه خيري، سواء أ كان بالاحتساب أم بغيره. غاية الأمر: أن بعض وجوه الخير معان عقدية تتوقف على القبول، كالتمليك، فلا يتحقق التصدق بالمال بنحو التمليك إلا مع قبول المتملك، لا أن أصل المفهوم من معنى الصدقة يتوقف على القبول.» و این مطلب را دارد.

البته این که چرا در جایی که تملیک صدقه به نحو تملیک، حالا من عبارت منهاج الصالحین را هم بعد می‌خوانم. بگذارید اوّل عبارت منهاج الصالحین را بخوانم بعد. در منهاج الصالحین آقای حکیم مطلبی دارند که آقای خویی هم عین همین را در منهاج الصالحینشان هست، در همین بحث صدقه. ایشان می‌فرماید:

«المشهور كون الصدقة من العقود فيعتبر فيها الإيجاب و القبول و لكن الأظهر كونها الإحسان بالمال على وجه القربة فإن كان الإحسان بالتمليك احتاج إلى إيجاب و قبول و إن كان بالإبراء كفى الإيجاب بمثل أبرأت ذمتك و إن كان بالبذل كفى الاذن في التصرف و هكذا فيختلف حكمها من هذه الجهة باختلاف مواردها.»

عین این عبارت در منهاج الصالحین آقای خویی و آقایان بعدی که دارند وارد شده.

صحبت سر این هست که چرا اگر احسان به تملیک باشد احتیاج به ایجاب و قبول دارد؟ به نظر می‌رسد نکته‌اش همان نکته‌ای هست که ما عرض کردیم از جهت عقلایی این که به دیگری انسان تسلط داشته باشد زورکی بخواهد آن را مالک قرار بدهد این صحیح نیست. این مطلب را مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در کتاب الخمس صفحۀ ۷۲۷ اشاراتی دارند مراجعه کنید. البته ایشان با یک مدل دیگری یک کمی متفاوت با آن عرضی که من کردم تفاوت دارد. ولی جوهرۀ قضیه همین هست که من عرض کردم که تسلط داشتن بر دیگری به این که بخواهیم ارادۀ خودمان را بر ارادۀ او تحمیل کنیم این خلاف جهت عقلایی هست. این نکته را هم ضمیمه بکنم آقایان در ابراء قبول را معتبر نمی‌دانند عقلاءً قبول در ابراء معتبر است، هیچ فرقی بین ابراء و چیزهای دیگر نیست. این که هر دوی اینها یک نوع، این که شخص بخواهد مسلط بشود بر دیگری، ارادۀ خودش را تحمیل کند، فرقی بین این که از سنخ تملیک باشد از سنخ ابراء باشد ندارد. ولی حالا آن را حالا من نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم، ولی نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم همین نکته‌ای که عرض کردم که این لازمه‌اش قبول نیست، لازمه‌اش رضایت است. و رضایت غیر قبول که از مقولۀ امر انشائی هست. یعنی فوقش بگوییم ابراز رضا. عقلاءً رضایت باطنی هم در این امور کافی نیست ابراز هم می‌خواهد. ولی این غیر از این که قبول معتبر باشد و امثال اینها. مرحوم آقای بروجردی در همان اشتراط قبول که می‌گویند در تحقق موصی به قبول معتبر است، ایشان می‌گویند عقد اصلاً کأنّ بخواهد تحقق پیدا کند اگر قبول شرط خود عقد باشد باید فی المجلس باشد، فاصله نیفتد. ولی اگر قبول شرط تحقق موصی به باشد آن فاصله افتادن مانعی ندارد. علی ای تقدیر اگر هم حالا آن مطلب را درست باشد که در جایی که شرط عقد باشد باید حتماً در مجلس باشد حالا ممکن است ما بگوییم لازم نیست در مجلس هم باشد نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم، این مسلم هست که آن چیزی که در تحقق موصی به شرط است قبول متصل به ایجاب نیست. یا رضایت متصل به ایجاب نیست. ابراز رضایت ولو با فاصله باشد حتماً کفایت می‌کند. در صدقه هم همینجور است. این در حقیقت تصدّق قبول یا رضایت متصدق علیه و امثال اینها معتبر نیست. این است که از این عبارت‌ها نمی‌شود قبول را. من حدس می‌زنم یک مقدار بحث درست باز نشده. اگر یک کمی درست باز بشود فکر می‌کنم یک مقداری شاید اختلاف. چون بعضی آقایان دیگر هم، آسید محمد سعید حکیم می‌گویند نه صدقه عقد است، بعضی‌ها. حدس می‌زنم بعضی از مراحل این بحث‌ها تا حدودی فی الجمله شاید بحث لفظی هم باشد. یک نکته‌ای می‌خواهم اینجا عرض بکنم آن این است که صدقه‌ای که متصدق علیه مشخص داشته باشد این درش قبول معتبر است یا به تعبیر به عرض ما ابراز رضایت متصدق علیه معتبر است. ولی این لازمه‌اش این نیست که در مطلق صدقه، اگر صدقۀ عام بکنیم بگوییم مال من صدقه باشد، آیا این که مطلقا به صورت عام بگوییم برای من صدقه باشد در این هم قبول معتبر هست؟ این بیانی که آقایان دارند این بیان در تملیک به شخص خاص یا به یک عنوان خاص حداکثر بیاید. ولی تملیکی که به جهات عامه باشد آن هم درش قبول معتبر است؟ درش قبض معتبر است؟ حالا قبض که بحث شرعی است، آن باید ادلۀ شرعیه‌اش را دید. بحث قبولش این را باید مراجعه کرد، آن بیانی که آقای حکیم هم دارند که در اصل حقیقت صدقه قبول معتبر نیست بلکه بعضی از اقسام صدقه‌ای که به نحو تملیک هست او درش قبول معتبر است، حالا تملیک به شخص خاص باشد خب قبول معتبر است. ولی تملیک به نحو عام، یعنی بگوییم صدقه است کأنّ حالا تملیک الله می‌کند یا به هر، حالا تحلیل حقیقت آن چی است سر جای خودش. آیا اصلاً یک همچین صدقه‌ای به نحو عام داریم یا نداریم؟ یک. و اگر داشته باشیم آیا در آن قبول معتبر هست یا معتبر نیست از این بیانات چیزی استفاده نمی‌شود. ما الآن یکی از نکاتی که می‌خواهیم روی آن تکیه کنیم همین است که آیا اوّلاً صدقه به نحو شرط نتیجه، یعنی دو نکته است که باید در این بحث باید به آن بپردازیم. یک بحث این است که آیا صدقه به نحو شرط نتیجه کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند. در جایی که مثلاً آن طرف ابراز رضایت هم کرده، اصلاً قبل از عقد. فرض کنید من می‌گویم اگر مریضم خوب شد این مال، این گوسفند برای تو پسر. می‌گوید آخ جون ابراز رضایت هم می‌کند، خوشحالی هم می‌کند با گفتن آخ جون و امثال اینها، رضایتش را هم ابراز می‌کند. آیا همین کافی هست به نحو شرط نتیجه؟ یا کافی نیست؟ این یک محور بحث ما.

یک محور بحث ما این هست که در جایی که صدقه به نحو کلی باشد، متصدق علیه نداشته باشد. آیا دلیلی بر کفایت صدقه به نحو کلی داریم یا نداریم؟ ما بعضی ادله ذکر می‌کردیم برای این که بگوییم صدقه به نحو کلی هم داریم. حالا به خصوص بحث صدقه به نحو شرط نتیجه این یک بحث‌های خاص دارد که از جلسۀ آینده آن بحثش را شروع می‌کنیم. آن این است که ممکن است بگوییم ادله‌ای که ازش استفاده می‌شود که حلف به صدقه مشروع نیست و ادلۀ ما استفاده می‌شود که حلف به صدقه مشروع نیست. بگوییم صدقه اینها داخل در مسائل حلف به صدقه است. این را حالا بحثش را می‌کنیم. علی ای تقدیر این یک نکته.

اینجا یک تورقی که من کردم در کلمات آقایان که ببینم این بحث نکاتی که در این بحث هست که خوب هست مورد توجه باشد. چند تا آدرس من می‌دهم که اینها را ملاحظه بفرمایید این که آیا صدقه به نحو شرط نتیجه صحیح هست یا صحیح نیست در تعلیقات مرحوم آقا ضیاء بر شرح لمعه این بحث مفصل بحث شده، ۴۶۳، این را ملاحظه بفرمایید. این یک.

اما اصل این که صدقه به چه نحو هست درش قبض و اینها معتبر هست در جواهر هم این بحث هست، ولی مدل بحث یک کمی تفاوت دارد. آدرس‌های اینها را بدهم، جواهر، جلد ۲۸، صفحۀ ۱۲۶ این بحث در آن هست. زکات مرحوم آشتیانی، جلد ۱، صفحۀ ۸۳ درش این بحث، بحث‌هایی هست که مرتبط با این مطلب هست. یکی از بحث‌هایی که، افرادی که در این بحث وارد بحث شدند و بحث قابل توجه است در ریاض هست. من عبارت ریاض را می‌خوانم. در جواهر این عبارت ریاض مورد بحث قرار گرفته و نقل کرده و بحث کرده حالا مراجعه بفرمایید. ما شنبه جواهر، جلد ۲۸، صفحۀ ۱۲۶ را دوستانی که کلاس راهنما خدمتشان هستیم این را ملاحظه بفرمایند. من دیگر وارد آن بحث‌های جواهر نمی‌شوم. فقط عبارت ریاض را می‌خوانم. یک بحثی هست که حالا الآن از کجا ریاض وارد این بحث شده این را من یادداشت نکردم، یادم رفت چه بحثی بود، ریاض، جلد ۱۰، صفحۀ ۱۹۷، در یک بحثی می‌گوید:

«و إطلاق النصوص بلزوم الصدقة بعد القبض و قصد القربة يدفعه.

و هي و إن شملت ما ليس فيه إيجاب و قبول بالمرّة، إلّا أن اعتبارهما و لو فعلًا لازم البتّة، فإن مع عدمهما لا يعلم كونه صدقة؛»

استدلالاتی می‌کند بر ایجاب و قبول حتماً می‌خواهد. می‌گوید اگر ایجاب و قبول نباشد «لا يعلم كونه صدقة» حالا چرا؟ استدلالی هم نکرده، نه یعلم کونه صدقة مفهوم عرفی صدقه صدق می‌کند همچنان که مرحوم آقای حکیم اینها اشاره می‌کنند. بعد می‌گوید:

«مضافاً إلىٰ عدم انصراف الإطلاقات بحكم التبادر إلىٰ ما خلا عنهما البتة، هذا.

مضافاً إلىٰ الاتّفاق في الظاهر»

این که حالا چرا انصراف به ما خلیٰ عنهما ندارد، می‌گوید تبادر در صدقه این هست که حتماً باید ایجاب و قبول باشد. صدقه‌های خارجی که اصلاً ایجاب و قبول انجام نمی‌شده، مال را به فقیر می‌داده می‌رفته. حالا اینها می‌گویند از سنخ معاطات است و با دادن من انشاء ایجاب. ایجاب را من چیز ندارم، ایجاب حتماً باید باشد ولو به فعل. ولی بحث این است که قبول آن طرف هم، رضایت آن طرف هم بحثی نداریم. این که حتماً باید یک قبول، این که قبول می‌کند به عنوان این که دارم انشاء قبول می‌کنم، اینها خیلی. همین که می‌گیرد خودش ابراز رضایت است دیگر. اگر چیز نبود که نمی‌گرفت که. خود این ابراز رضایت است. آن چیزی که فعل حاکی از آن هست ابراز الرضایت است نه انشاء. آن چیزی که خارجاً هست انشاء است. من حدس می‌زنم در یک جایی دیدم در آقاضیاء بود، می‌گوید که مثلاً القبول و الرضا. یک رضا را به قبول عطف می‌کند. کأنّ قبول را هم به اعتبار حاکی از رضا معتبر می‌دانند. می‌گویند خب بدون رضایت که نمی‌شود، این تفکیک بین قبول به عنوان یک امر انشائی و قبول به عنوان حاکی از رضا یک مقداری درست تفکیک نشده، فکر می‌کنم اینها شاید کافی می‌دیدند.

شاگرد: در بیع هم اینجور نیست که همان می‌گیرند؟

استاد: نه بیع حقیقتش، حقیقت طرفینی است. یعنی ببینید یک قرارداد، یعنی اصلاً صدق نمی‌کند اصلاً آن طرف نخواهد این قرارداد را چیز کند، قرارداد است.

شاگرد: یعنی می‌گویم خارجاً

استاد: نه، انشاء یعنی همین. یک قرارداد، انشاء یک چیز آسمانی نیست که چیز باشد. انشاء یعنی من تعهدی دارم که این شیء از مال من خارج بشود. آن هم برای ایجاب. قبول هم تعهد دارد که آن مال از مالش خارج بشود. چون هر کدامشان یک انتقال از مال دارند. یک معاوضه است، در معاوضه کسی که می‌خواهد مال از او خارج بشود باید اعتبار خروج از ملک بکند، ولو این اعتبار خروج از ملک به فعل باشد، آن درست است، این فرق است بین. آقایان می‌گویند عقود اینجوری تقسیم کردند که عقود، عقود معاوضی داریم و عقود غیر معاوضی. در عقود معاوضی حالا به تعبیر آقایان در این که ایجاب و قبول معتبر هست بحثی نیست. ما بحث ما در عقود غیر معاوضی است. چیزی که درش معاوضه نیست، مثل هبه، مثل صدقه، امثال اینها. اینها قبول به معنای انشاء ما دلیل نداریم درش معتبر باشد. به عنوان یک اعتبار نفسانی بکنیم. همین مقدار که راضی باشد که آن اعتبار آن طرف، آن ملکیت، یعنی همین مقداری که تسلیط غیر بر نفس این نباشد که ابراز رضایت باعث می‌شود که دیگری بر من مسلط نباشد کفایت می‌کند. بحث این هست.

شاگرد: دو تا انشاء در بیع روی هم یک چیزی را اعتبار می‌بخشند یعنی یک معتبر را ایجاد می‌کنند یا نه؟

استاد: بله یک معتبر، مجموعاً یک معتبر را. یعنی اعتبارهای به هم پیوسته است. این اعتبار مقید به آن اعتبار حقیقت بیع هست. بیع این هست که من این را در قبال این که آن یکی بیاید به ملک من، یعنی یک اعتبار علیه‌ای دارم و یک اعتبار له‌ای. من اعتبار می‌کنم که این از ملک من خارج بشود به ازای این که آن به ملک من داخل شود. این که آن به ملک من داخل بشود اختیارش دست من نیست، من چه کاره هستم؟ من سلطه بر آن ندارم. من در واقع دو تا اعتبار مقید به هم هست. من می‌گویم این از ملک من خارج بشود به ازای این که آن به ملک من داخل بشود. آن به ملک من داخل بشود باید انشای آن طرف باشد. یعنی بایع انشاء می‌کند خروج مبیع را از ملکش مقیداً به این که آن ثمن به ملکش داخل بشود، برای این که آن ثمن به ملکش داخل بشود آن طرف باید یک انشائی کرده باشد. حقیقت معاوضه این است و بدون این که از طرفین انشاء سر نزند حقیقت معاوضه صدق نمی‌کند، عقد صدق نمی‌کند، عقد معاوضی صدق نمی‌کند.

شاگرد: نکاح را جزء معاوضی‌ها می‌دانید یا غیر معاوضی‌ها؟

استاد: معاوضی است.

شاگرد: چیزی در ملک دیگر

استاد: نه، نحوۀ ملکیت نیست، آن معاوضۀ خاص است، یعنی مرد یک نوع علقۀ زوجیت بین اینها برقرار می‌شود. علقۀ زوجیت یک علقۀ طرفینی است. یعنی مرد بر خودش حقی دارد، زن بر خودش حقی دارد. اینکه مرد، شوهر بشود و زن زوجه بشود. نکاح یک قرارداد بین دو طرف است. یعنی هر یک از دو طرف می‌خواهد یک اعتبار علیه‌ای را قرار بدهد، کسی که شوهر می‌شود یک تعهداتی بر علیه خودش را می‌پذیرد. کسی که همسر می‌شود و زن می‌شود یک تعهداتی بر علیه خودش را می‌خواهد بپذیرد، این تعهدات باید انشاء بشود در قرارداد یک قراردادی هست، بحث ملکیت به آن معنا نیست. البته به یک معنای عام ملکیت هست که خب بالأخره یک سلطه‌ای مرد بر زن پیدا می‌کند. ولی اصل چیزش آن سلطه به آن معنای عام بماند.

شاگرد: عبارت ریاض را می‌فرمودید.

استاد: آها داشتم ادامه‌اش. می‌گوید: «مضافاً إلىٰ عدم انصراف الإطلاقات بحكم التبادر إلىٰ ما خلا عنهما البتة.»

چرا توضیح هم نداده.

بعد می‌گوید: «هذا مضافاً إلىٰ الاتّفاق في الظاهر علىٰ اعتبارهما في الجملة، و سيأتي عن المبسوط أن عليه إجماع الإمامية.»

حالا من عبارت مبسوط را مراجعه نکردم که عبارتی که از مبسوط ایشان نقل می‌کند ناظر به چی هست؟ آن که من الآن خواندم از مبسوط مربوط به قبض بود. در قبض ایشان اجماع بر لزوم مع القبض را ادعا کرده، نه این که اشتراط القبض فی اللزوم، این دو تا با هم فرق دارد. در انوار الفقاهة مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء هم عبارتی دارد، انوار الفقاهة چاپی که در نرم افزار هست من مراجعه کردم، این چاپ با چاپی که بعد شده از جهت صفحه‌ها فرق دارد، یک مقدار قبل از چاپ اینها گرفتند وارد نرم افزار کردند، یک مقداری گاهی جاها، به هر حال در کتاب الهبة، صفحۀ ۲یش این نرم افزار. نمی‌دانم کتاب الهبه‌اش هم جلد چندم در می‌آید. انوار الفقاهة بعداً چاپ شده، انوار الفقاهة موقعی در این برنامه وارد شده بود که هنوز چاپ نشده بود. دفتر تبلیغات انوار الفقاهة را چاپ کرد، قبل از این که انوار الفقاهة از چاپ خارج بشود فایل‌هایش را گرفته بودند و وارد کرده بودند. شمارۀ جلد ندارد، کتاب کتاب است، فرصت نکردم.

«و يظهر أيضاً من بعضهم نقل الاتفاق على اشتراط الإيجاب و القبول في الصدقة فعلين أو قولين»

شاید فعلییَین او قولییَین باشد.

«لأنها من العقود و فيه تأمل»

این چیزی که در انوار الفقاهة در همین حد دارد و فیه تأمل.

شاگرد: فیه تأمل برای عقودش است یا برای قبلی‌اش است؟

استاد: حالا بعد. ادامه‌اش توضیح داده، وارد بحث چیز که می‌شود، بعد می‌گوید و الذی یظهر. اینها بحث‌های هبه و صدقه و همۀ اینها را با همدیگر بحث کرده، چند تا مطلب را بحث می‌کند.

می‌گوید: «و الذي يظهر ... و أن الصدقة بالمعنى الخاص ليس من العقود بل هي من العبادات المالية كالزكاة يكفي فيها الأخذ و الدفع و الإشارة و الكتابة مع الإذن في القبض و القبض و ربما يعيّنها العزل كما يعين الزكاة و ربما يدخل في ماهيتها نية دفع البلاء و السوء عن صاحبها»

این که عقد باشد و اینها، صاحب انوار الفقاهة اصلاً کلاً انکار می‌کند. اینها یک مقداری الهام بخش است تا حدودی فرمایشات آقای حکیم و اینهاست. یعنی فرمایشات آقای حکیم اینها یک چیزهایی، در همین زکات مرحوم آشتیانی ببینید می‌گوید در این که اینجا ایجاب و قبول هست در جای خودش بحث هست و اینها، اشاره به همین بحث‌هاست، من حالا دیگر فرصت نکردم همۀ کلمات آقایان را چیز کنم. یک جستجوی خاصی را دنبال می‌کردم این عبارات بود. ادامۀ انوار الفقاهة هم توضیح هم در مورد حقیقت صدقه می‌خواهد بدهد کأنّ می‌خواهد بگوید جزء عقود نیست. علی ای تقدیر این که

شاگرد: این می‌شود که هبه هم نیست

استاد: هبه هم بله، چون هبه هم جزء عقود، هبه نمی‌داند.

یک عبارتی در جامع المقاصد مرحوم محقق ثانی دارد، یک تناسبی وارد بحثی شده که آن بحث من فکر می‌کنم کلام آقای حکیم اینها اصلش از آن فرمایش آقای محقق ثانی ناشی شده. یک بحث اینجا این هست که آقایان صدقه اگر به نحو ابراء باشد را می‌گویند درش قبول معتبر نیست. این بحث که چرا صدقه‌ای که به نحو ابراء باشد درش قبول معتبر نیست خودش یک چیزی هست، یک نکته‌ای هست. مرحوم محقق ثانی در ذیل بحثی در جامع المقاصد، جلد ۹، صفحۀ ۱۲۹ نکته‌ای را ذکر می‌کند. می‌گوید:

«ظاهر كلامهم ان الصدقة لا تثمر الملك بدون نية القربة، إلّا أن ما ذكروه في الاحتجاج على أن الإبراء لا يحتاج الى القبول و هو قوله تعالى: وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ ينافي ذلك،»

«وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ» ادامۀ آیۀ «وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ» است که اگر کسی فقیر بود نداشت باید من له الدین مهلت بدهد و نظرة الی میسرة. بعد ادامه‌اش می‌گوید: «وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ» این که اصلاً ببخشید آن دین را این بهتر است. این که طرف ندارد نه تنها منتظر بشوید. از اوّل ببخشید آن سیاق آیه هم همین هست که مراد ابراء است.

«لأنهم فسروا الصدقة هنا بالإبراء، فإن تم ذلك اقتضى عدم اشتراط نية القربة في الصدقة بل و لا القبول مع تصريحهم باشتراطه.»

ایشان می‌گوید آقایان در صدقه قصد قربت را معتبر دانستند، قبول را معتبر دانستند، اگر این معتبر باشد ابراء هم که یکی از اقسام صدقه است، آیۀ قرآن هم «وَ أَنْ تَصَدَّقُوا» حمل بر ابراء کردند. این دو تا فرمایشات اینها با همدیگر سازگار نیست. از یک طرف در ابراء گفتند قبول معتبر نیست، از یک طرف دیگر در صدقه قربت و قبول را معتبر دانستند و «أَنْ تَصَدَّقُوا» در این آیه را هم تطبیق دادند بر ابراء. نه این که «أَنْ تَصَدَّقُوا» مراد خصوص ابراء است. تصدقوا یک معنای عامی است که ابراء را هم در بر می‌گیرد و این. ایشان می‌گوید و «أَنْ تَصَدَّقُوا» خیر لکم اگر معنای عامی باشد که ابراء را شامل بشود اینجا شما می‌گویید ان تصدقوا در آن نه قصد قربت معتبر دانسته نه قبول معتبر دانسته، به مجرد تصدقوا، این را توجه بفرمایید از خود همین عبارت استفاده می‌شود که مفهوم صدقه مقومش قبول نیست. همان مطلبی که عرض کردم آقای حکیم اینها الهام‌بخششان همین حرف‌هاست، ایشان می‌گوید مفهوم صدقه، صدقه قوام عرفی‌اش به این نیست که قبول صدق بکند، روی همین جهت در ابرایی که قبول نیست، در ابراء صدقه صدق می‌کند. چون صدقه مفهومش یک مفهومی نیست که در آن ابراء باشد. این جامع المقاصد، جلد ۹، صفحۀ ۱۲۹ این مطلب ایشان هست، در مسالک هم جلد ۵، صفحۀ ۴۰۸ مورد بحث قرار داده. البته این عبارت جامع المقاصد در کلمات فقها خیلی مورد بحث قرار گرفته و ان قلت و قلت‌هایی در موردش صورت گرفته و من فکر می‌کنم خیلی از ان قلت و قلت‌هایی که در مورد عبارت جامع المقاصد هست ان قلت و قلت‌های بی‌جایی است. آنهایی که تصور کردند که ایشان می‌خواهد نهایتاً نتیجه بگیرد که در صدقه قبول معتبر نیست. یا در صدقه قصد قربت معتبر نیست. من فکر می‌کنم ایشان بر عکس می‌خواهد بگوید. می‌گوید کأنّ چون مسلم است که در صدقه قصد قربت معتبر است و قبول معتبر است در ابراء هم قبول را می‌خواهد معتبر کند.

شاگرد: هر ابرایی یا ابراء این که.

استاد: حالا به طور کلی چون می‌گوید به این آیه دیگر نمی‌شود تمسک کرد. عبارت ابهام دارد که ایشان می‌گوید این دو تا حرف با هم ناسازگار است. حالا ناسازگار است کدام را درست بکنیم؟ کدام را خراب می‌کنیم؟ آقایان خیال کردند که ایشان می‌خواهد بگوید که قصد قربت در صدقه معتبر نیست و امثال اینها. عبارت خیلی مندمج است. من فکر می‌کنم با توجه به مبانی ایشان که کلمات مسلمات را مثلاً کأنّ مع تصریحهم باشتراطه کأنّ این را می‌خواهد بپذیرد، با این می‌خواهد شرطیت قبول را در ابراء نتیجه بگیرد. علی ای تقدیر من این را برای این آوردم که عرض بکنم که یک جای دیگر هم دارد که این مطلبی که می‌گویم آن مطلب واضح‌تر می‌کند که این جامع المقاصد، جلد ۹، صفحۀ ۱۲۹ است. ایشان می‌گوید:

«هبة الدين لمن عليه إبراء لا يشترط فيه القبول. عند جمع من الأصحاب، لأنه إسقاط لا نقل شي‌ء إلى الملك فهو بمنزلة تحرير العبد، و لظاهر قوله تعالى فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ فاعتبر مجرد الصدقة و لم يعتبر القبول. و فيه نظر، لأن الصدقة يعتبر فيها القبول»

استدلال به این آیه درست نیست چون صدقه درش قبول معتبر است. بنابراین باید بگوییم در ابراء هم قبول معتبر است. این که عرض کردم خود آن عبارت اندماج داشت. ولی این عبارت.

«و في معنى ذلك قوله تعالى في الدية: إِلّٰا أَنْ يَصَّدَّقُوا و الكلام فيه كما سبق.»

این دو تا عبارت را بیشتر برای این آوردم که این مسئلۀ شرطیت قبول در صدقه و اینها جزء مسلمات نیست که خیلی مسلم باشد. به هر حال بحث‌هایی هست که ممکن است ما بتوانیم در مراحلی بگوییم نه همه جا شرط نیست، در یک جا ممکن است شرط باشد، در یک جای دیگری ممکن شرط نباشد.

شاگرد: اگر اسقاط هم باشد شما می‌فرمایید باز نیاز به رضا دارد؟

استاد: این اسقاط هم باشد این که من بتوانم، یعنی یک نوع تسلط بر دیگری است. آن طرف بدهکار است من بتوانم مسلط بشوم بدهی دیگر را اسقاط کنم. عقلاءً خلاف عقلایی است. نمی‌گویم حتماً حکم مسئله‌اش این هست، ممکن است از روایاتی، جایی استفاده بشود که نیاز به قبول نباشد. ولی می‌خواهم بگویم اصل اوّلی این هست که در ابراء قبول معتبر باشد. عقلاءً این که من بتوانم، چون استدلالاتی در مورد این قبول و اینها می‌گویند ممکن است طرف منت باشد این کار، نخواهد آن طرف برایش منت بگذارد. این نکته در ابراء هم می‌آید. خب نمی‌خواهد طرف ذمه‌اش را ابراء کند. یعنی این یک نوع تحمیل ارادۀ شخص بر دیگری. بحث منت و اینها از باب این هست که شخص بخواهد ارادۀ خود را بر ارادۀ دیگری تحمیل بکند این غیر عقلایی است. حالا اگر روایات خاصی داشته باشیم قبول کرده باشیم می‌گوییم عیب ندارد، اشکالی ندارد. ولی اگر روایتی نباشد و ما باشیم و اصل عقلایی، عقلا در ابراء هم رضایت طرف را هم معتبر می‌دانند و بدون رضایت ابراء را منشأ اثر نمی‌دانند.

شاگرد: نتیجه این می‌شود که شما کلاً ایقاعات را خلاف قاعدۀ عقلایی می‌دانید؟ و همیشه یک رضایتی می‌خواهید مگر این که دلیل داشته باشید

استاد: آخر ایقاع داریم تا ایقاع. یعنی فرق دارد بین این که. ایقاع یعنی به معنای این که رضایت طرف آیا معتبر هست یا معتبر نیست، این مقدارش. ایقاعی که می‌فرمایید به این جهت، بله اگر شخصی بخواهد با اعتبار خودش تحمیلی به طرف مقابل قرار بدهد. ولی اگر تحمیل نباشد. فرض کنید وکالت را بگوییم از نوع اذن است، وکیل در واقع مأذون، تحمیل نمی‌کنم، آن طرف حق‌دار می‌شود. این اصل آن نیست که آن طرف چیز باشد.

شاگرد: در ابراء و اسقاط هم همین‌طور است، تحمیل نمی‌کند. می‌گوید تو دیگر لازم نیست بدهی.

استاد: نه، یعنی بنابراین دیگر داریم یک نوع تحمیل داریم می‌کنیم دیگر. یعنی ارادۀ خودمان را بر آن ارادۀ طرف مُحَکَّم می‌کنیم. حالا اینها بحث‌های کلی‌اش بماند.

من عبارت‌های مختلفی از فقهاء اینجا یادداشت کردم دیگر این عبارت‌ها را نیاوریم بهتر است، بحث خیلی طول کشید در مورد عبارت‌های فقها. بحث را جمع‌بندی کنم. نکته‌ای که می‌خواهم در مورد، اوّلاً این که این بحث اجماعی باشد ثابت نیست. حتی اعتبار قبول هم ثابت نیست. یک عبارتی بود که این را خوب بود می‌خواندم این را یادداشت کردم. عبارت الدر المنضود هست. در الدر المنضود صفحۀ ۱۷۶ یک مطلبی دارد، می‌گوید: «الصدقة كالهبة، إلّا أنه يكفي فيها القبول الفعلي، و قيل: لا يفتقر إلى إيجاب و قبول لفظا، بل تكفي النيّة و القبض- كالزكاة- و هو قويّ.»

در در المنضود صفحۀ ۱۷۶ حتی ایجاب را هم می‌گوید معتبر نیست. البته می‌گوید ایجاب و قبول لفظاً بعد می‌گوید بل تکفی النیة و القبض. اینجوری تعبیر کرده. البته اینها یک کمی بحث‌ها پخته نیست که آیا بحث سر این است که ایجاب و قبول فعلی کفایت می‌کند، قبلی‌اش بل انه یکفی فیه القبول الفعلی دارد. این چی است؟ یک کمی آن تکفی النیة که می‌خواهد بگوید نیت به اعتبار این که یک نوع قبول است، یعنی ایجاب فعلی است، چی است، این به هر حال عبارت این است دیگر. حالا عبارت را شما هر جور می‌خواهید معنا کنید خودتان معنا کنید. غرضم این است که این بحث‌ها حتی در مورد این که در صدقه ایجاب هم معتبر باشد یک همچین بحثی دارد، این آقای صاحب در المنضود. البته در المنضود خیلی قدیمی نیست ولی تقریباً الآن یادم رفته، معاصر فاضل مقداد و آنهاست. این که می‌خواهم بگویم این که قبول معتبر باشد یا قبض معتبر باشد در صدقه اجماعی نیست، یک. فوقش این است که با قبول و با قبض لزوم می‌آید اجماعاً. این این مقدارش. اما قبل از آن لزوم می‌آید یا نمی‌آید آن اجماع بر آمدن لزوم نیست، نه اجماع بر عدم لزوم باشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که اینجاها با توجه به روایاتی که ما در بحث هست این روایات منشأ می‌شود که ما کشف احراز این که یک ارتکاز معاصر معصومین در مسئله بوده یا فتوای علمای معاصر معصومین بر این مطلب بوده ما نمی‌توانیم بکنیم. چون بسیاری از علما فتواهایشان بر طبق همین روایات بوده و این که ممکن است همین نقل روایاتی که کردند دارند فتوایشان را نقل می‌کند. بنابراین ما باید جمع‌بندی روایات را بپردازیم بحث اجماع در اینجا نقشی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان